

معجزات امام سجاد علیه السلام در منابع شیعه و اهل سنت

کرامات و معجزات فراوانی از امام سجاد علیه السلام در طول زندگی ایشان در میراث اسلامی نقل شده است که برای نمونه به برخی از آن اشاره می‌کنیم:

منابع اهل سنت

کرامات امام هنگام اسارت

ابونعیم اصفهانی کرامتی را امام سجاد علیه السلام چنین نقل می‌کند:

ابن شهاب الزهري قال شهدت على بن المسين يوم ممله عبدالملك بن مروان من المدينة إلى الشام فأثقله مديدا و وكل به مفاظا في عدة وجمع فاستأذنتهم في التسليم عليه والتوديع له فأذنوا لي فدفلت عليه وهو في قبة والأقياد في رجليه والغل في يديه فبكيت وقلت وددت أني مكانك وأنت سالم فقال يا زهري أتظن أن هذا مما ترى على وفي عنقي يكريني أما لو شئت ما كان فانه وان بلغ منك وبأمثالك ليذكرني عذاب الله ثم أفرج يديه من الغل ورجليه من القيد ثم قال يا زهري لاجزت معهم على ذا منزلتين من المدينة قال فما لبثنا إلا أربع ليال حتى قدم الموكلون به يطلبونه بالمدينة فما وجدوه فكنت فيمن سألهم عنه فقال لي بعضهم إنا لنراه متبوعا انه لنازل ونمن موله لا ننام نرصده إذ أصبنا فما وجدنا بين ممله إلا مدينة قال الزهري فقدمت بعد ذلك على عبدالملك بن مروان فسألني عن على بن المسين فأفبرته فقال لي إنه قد جاءني في يوم فقدمه الأعوان فدخل علي فقال ما أنا وأنت فقلت أقم عندي فقال لا أمب ثم فرج فوائه لقد امتلأ ثوبى منه فيفه قال الزهري فقلت يا أمير المؤمنين ليس على بن المسين ميت تظن إنه مشغول بنفسه فقال مبدا شغل مثله فنعم ما شغل به.

ابن شهاب زهري گوید من وقتی عبد الملك دستور داده بود علی بن الحسین را از مدینه به شام بیاورند در آنجا بودم که ایشان را با زنجیری آهنی بسته و گروهی را برای نگهداری ایشان گماشته بودند من از آنها اجازه خواستم که با امام ملاقات نموده وداع نمایم. اجازه دادند وقتی خدمتش رسیدم مشاهده کردم ایشان زیر خیمه‌ای بود و پاها و دستهایش را در غل و زنجیر بسته بوداند، گریه‌ام گرفت گفتم کاش من به جای شما بودم و شما از این رنج آسوده بودی؛ فرمود زهري خیال می‌کنی این غل و زنجیر آویخته به گردنم مرا می‌آزارد اگر بخواهم می‌توانم این غل و زنجیرها را از دست و پای خود بکشایم گرچه تو و غیر تو از دیدن این منظره منقلب می‌شوید ولی این غل و زنجیر مرا بیاد عذاب خدا می‌اندازد؛ در این هنگام دست و پای خود را از زنجیر گشود و فرمود زهري من بیشتر از دو منزل دیگر تا مدینه با اینها نخواهم بود. زهري گفت چهار شب بعد نگهداران به مدینه برگشتند و به جستجوی [حضرت] زین العابدین [علیه السلام] پرداختند از آن حضرت خبری نبود من نیز از آنها پرسیدم که آن آقا چه شد؟ یکی از آنها گفت ما خیال می‌کنیم جن به همراه او بود. هر وقت پیاده می‌شدیم همه ما اطرافش را می‌گرفتیم و کاملا مراقبش بودیم یک روز صبح از او جز مستی غل و زنجیر ندیدیم. بعد از این جریان من پیش عبد الملك رفتم حال علی بن الحسین [علیه السلام] را از من پرسید جریان را برایش نقل کردم گفت همان روزی که نگهداران او را از دست دادند پیش من آمد گفت مرا با تو چه کار. گفتم پیش من بمان گفت علاقه به این کار ندارم از پیش من رفت به خدا سوگند از دیدن او بیکرم وحشت فرا گرفته بود. زهري گفت به عبد الملك گفتم علی بن الحسین آن طوری که تو خیال می‌کنی نیست [در فکر بدست آوردن خلافت نیست] او بکار خویش مشغول است عبد الملك گفت چه خوب است کاری که او بدان مشغول است.

الأصبهانی، ابو نعیم أحمد بن عبد الله (متوفای 430هـ)، حلیة الأولیاء وطبقات الأصفياء، ج 3، ص 135، ناشر: دار الكتاب العربی - بیروت، الطبعة: الرابعة، 1405هـ؛

ابن عساکر الدمشقی الشافعی ، أبی القاسم علی بن الحسن ابن هبة الله بن عبد الله (متوفای 571هـ)، تاریخ مدینه دمشق و ذکر فضلها و تسمیه من حلها من الأمائل، ج 41، ص 372، تحقیق: محب الدین أبی سعید عمر بن غرامه العمری، ناشر: دار الفکر - بیروت.

خبر دادن امام سجاد علیه السلام از ناله گنجشگانی که دورش می چرخیدند

ابونعیم روایتی را در این بار چنین نقل می کند:

مدتثنا ممد بن أممد الظریفی ثنا ممد بن أممد بن اسحاق بن فزیمه ثنا سعید بن عبد الله بن عبدالمکم قال ثنا عبدالرمن

بن واقد ثنا یمیی بن ثعلبه الأنصاری ثنا أبو ممزه الثمالی قال كنت عند علی بن المسینفاذا عصفیر یطرن موله یصرفن فقال یا أبا

ممزه هل تدری ما یقول هؤلاء العصفیر فقلت لا قال فإنها تقدس ربها عز وجل وتساله قوت یومها

ابو حمزه ثمالی می گوید: نزد امام سجاد (علیه السلام) بودم، گنجشگانی اطراف ایشان پرواز می کردند و سر و صدا می کردند فرمود: ای ابو حمزه می -

دانی این گنجشکها چه گویند؟ گفتم: نه، فرمود: خدا عزوجل و علا را تقدیس می کنند و از او غذای روزانه خود را طلب می کنند.

الأصبهانی، ابو نعیم أحمد بن عبد الله (متوفای 430هـ)، حلیة الأولیاء وطبقات الأصفیاء، ج 3، ص 140، ناشر: دار الكتاب العربی - بیروت، الطبعة:

الرابعة، 1405هـ.

منابع شیعه

در منابع شیعه نیز موارد فراوانی از معجزات امام سجاد علیه السلام به چشم می خورد که چند مورد را ذکر می کنیم

ثروتمند شدن فقیر با دو قرص نان

شیخ صدوق (ره) جریانی را درباره ثروتمند شدن فقیری با معجزه امام سجاد علیه السلام چنین نقل کرده است:

مدتثنا ممد بن القاسم الأسترآبادی قال مدتثنا جعفر بن أممد قال مدتثنا أبو یمیی ممد بن عبد الله بن یزید القمی قال مدتثنا

سفیان بن عیینة عن الزهری قال: كنت عند علی بن المسین ع فبأه رجل من أصمابه فقال له علی بن المسین ع ما فبرک أیها

الرجل فقال الرجل فبری یا ابن رسول الله أنى أصبمت و علی أربعمائة دینار دین لا قضاء عندی لها و لی عیال ثقال لیس لی ما أعود

علیهم به قال فبکی علی بن المسین ع بکاء شدیدا فقلت له ما بیکیک یا ابن رسول الله فقال و هل یعد البکاء إلا للمصائب و

الممن الکبار قالوا كذلك یا ابن رسول الله قال فأیة ممنة و مصیبة أعظم علی مر مؤمن من أن یری بأفیه المؤمن فله فلا یمکنه

سدها و یشاهده علی فاقه فلا یطیق رفعها قال ففترقوا عن مجلسهم ذلك فقال بعض المخالفین و هو یطعن علی علی بن

المسین عجبا لهؤلاء یدعون مره أن السماء و الأرض و کل شیء یطیعهم و أن الله لا یردهم عن شیء من طلباتهم ثم یعترفون أفری

بالعجز عن إصلاح فواص إخوانهم فاتصل ذلك بالرجل صامب القصة فبأه إلى علی بن المسین ع فقال له یا ابن رسول الله بلغنی عن

فلان کذا و کذا و کان ذلك أغلظ علی من ممتی فقال علی بن المسین ع فقد أذن الله فی فریجک یا فلانہ املی سموری و فطوری

فمملت قرصتین فقال علی بن المسین ع للرجل فذهما فلیس عندنا غیرهما فإن الله یكشف عنک بهما و ینیلک فیرا واسعا منهما

فأفذهما الرجل و دفل السوق لا یدری ما یصنع بهما یتفکر فی ثقل دینه و سوء مال عیاله و یوسوس إلیه الشیطان این مواقع

هاتین من ما یتک فمر

بسماک قد بارت علیه سمتکته قد آرامت فقال له سمتک هذه بائرة عليك و امدى قرصتى هاتين بائرة على فهل لك أن تعطینى سمتک البائرة و تأخذ قرصتى هذه البائرة فقال نعم فأعطاه السمکة و أمد القرصه ثم مر برجل معه ملح قليل مزهود فيه فقال له هل لك أن تعطینى مملک هذا المزهود فيه بقرصتى هذه المزهود فيها قال نعم ففعل فجاى الرجل بالسمکة و الملح فقال أصلح هذا بهذا فلما شق بطن السمکة وجد فيه لؤلؤتين فافترتین فحمد الله عليهما فبينما هو فى سروره ذلك إذ قرع بابه ففرج ينظر من بالباب فإذا صامب السمکة و صامب الملح قد جاء يقول كل و امد منهما له يا عبد الله جهدنا أن نأكل نحن أو أمد من عيالنا هذا القرص فلم تحصل فيه أسناننا و ما نطنک إلا و قد تناهيت فى سوء المال و مرنت على الشقاء قد رددنا إليك هذا الفبز و طيبنا لك ما أمدته منا فأخذ القرصتين منهما فلما استقر بعد انصرافهما عنه قرع بابه فإذا رسول على بن المسین ع فدخل فقال إنه يقول لك إن الله قد أتاک بالفرج فاردد إلینا طعامنا فإنه لا يأكله غیرنا و باع الرجل اللؤلؤتين بمال عظیم قضى منه دينه و مسنت بعد ذلك ماله فقال بعض المخالفين ما أشد هذا التفاوت بیننا على بن المسین ع لا یقدر أن یسد منه فاقه إذ أغناه هذا الغناء العظیم كيف یكون هذا و كيف یعجز عن سد الفاقه من یقدر على هذا الغناء العظیم فقال على بن المسین ع هكذا قالت قريش للنبي ص كيف یمضى إلى بیت المقدس و یشاهد ما فيه من آثار الأنبياء من مکة و یرجع إليها فى لیلته و امدته من لا یقدر أن یبلغ من مکة إلى المدینة إلا فى اثنى عشر یوما و ذلك مین هاجر منها ثم قال على بن المسین ع جهلوا و الله أمر الله و أمر أولیائه معه إن المراتب الرفیعة لا تنال إلا بالتسليم لله جل ثناؤه و ترک الاقتراح علیه و الرضا بما یدبرهم به إن أولیاء الله صبروا على الممن و المکاره صبرا لم یساوهم فيه غیرهم فجازاهم الله عز و جل عن ذلك بأن أوجب لهم نجع جمیع طلباتهم لكنهم مع ذلك لا یریدون منه إلا ما یریده لهم

زهري گوید خدمت امام زين العابدين (عليه السلام) بودم که یکی از اصحابش نزد آن حضرت آمد و امام به او فرمود ای مرد چه وضعی داری؟ عرض کرد یا ابن رسول الله من امروز چهار صد اشرفی قرض دارم و نانخور زیادى که چیزی ندارم برای آنها ببرم امام به شدت گریه کرد، عرض کردم چرا گریه می کنی؟ فرمود آیا گریه برای غیر مصیبت و بلاهاست؟ (گریه برای مصائب و محتتهای بزرگ است)، گفتند این چنین است، فرمود چه محنت و مصیبت بر مؤمن آزاد از این سخت تر که برادر خود را محتاج بیند و نتواند به او کمک کند او را فقیر بیند و نتواند علاج آن بکند زهري گوید مجلس بهم خورد و یکی از مخالفان که بر امام طعن می زد گفت از اینها تعجب است که یک بار ادعا می کند آسمان و زمین و هر چیزی فرمانبر آنها است و خدا هر خواست آنها را اجابت کند و بار دیگر نسبت به اصلاح حال خواص خودشان، اعتراف به درماندگی می کنند، این خبر به آن مرد گرفتار رسید و آمد نزد امام عرض کرد یا ابن رسول الله از فلانی به من خبر رسیده که چنین و چنان گفته و این گفته او از گرفتاری خودم بر من سخت تر است.

امام فرمود خدا اجازه رفع گرفتاریت را داده است ای فلانه (خطاب به یکی از کنیزها) افطاری و سحری مرا بیاور دو قرص نان آورد امام به آن مرد فرمود اینها را بگیر جز آنها چیزی نداریم که خدا بوسیله آنها از تو رفع گرفتاری کند و مال بسیاری به تو رساند آن مرد آن دو قرص نان را گرفت و به بازار رفت و نمی دانست چه کند و در اندیشه قرض سنگین و بدی وضع عیالش بود و شیطان به او وسوسه می کرد که این دو قرص نان چه جوری حوائجت را برطرف می کند؟ به ماهی فروشی رسید که ماهی او خشک شده بود، به او گفت این ماهی تو خشک است این قرص نان من هم خشک است میل داری این ماهی خشک شده را به این قرص نان خشک من بدهی؟ گفت آری ماهی را به او داد و قرص نان او را گرفت و باز به مرد

نمک فروشی که نمک او را نمی‌خریدند برخوردار کرد و به او گفت این نمکت را که از تو نمی‌خرند خود را به من می‌دهی و این قرص نان را بگیری؟ گفت آری نمک را از او گرفت و با ماهی آورد و گفت این ماهی را با آن نمک اصلاح می‌کنم و چون شکم ماهی را شکافت دو لؤلؤ فاخر در آن یافت و خدا را حمد گفت در این میان که خوشحال بود در خانه او را زدند آمد ببیند پشت در خانه چه کسی است، دید صاحب ماهی و نمک هر دو آمدند و هر کدام می‌گویند ای بنده خدا ما و عیال ما هر چه کوشش کردیم دندان ما به این قرص نان تو کار نکرد (نتوانستم نان را بخوریم) و گمان کردیم که تو از بدحالی و فقر این نان را می‌خوری و آن را به تو برگرداندیم و آنچه هم به تو دادیم بر تو حلال کردیم آن دو قرص نان را گرفت چون آن دو نفر برگشتند باز در خانه او را زدند که فرستاده امام بود که وارد شد گفت امام می‌فرماید خدا به تو گشایش داد، طعام ما را باز ده که جز ما کسی آن را نخورد. آن مرد آن دو لؤلؤ را به بهای بسیاری فروخت و قرضش را ادا کرد و وضع زندگی‌اش خوب شد و یکی از مخالفین گفت بین تفاوت تا کجا است در عین حالی که علی بن الحسین (علیه السلام) توانا بر رفع فقر خود نیست او را به این ثروت بسیار رسانید و این چگونه می‌شود و چگونه کسی که از رفع فقر خود ناتوانست به این ثروت بی‌نهایت تواناست امام فرمود قریش هم به پیغمبر همین اعتراض را داشتند می‌گفتند چگونه در یک شب از مکه به بیت المقدس می‌رود و برمی‌گردد کسی که نمی‌تواند از مکه تا مدینه را جز دوازده روز برود که موقع مهاجرت او چنین بود سپس علی بن الحسین (ع) فرمود امام زین العابدین علیه السلام فرمود اینها غافلند از کار خدا و دوستان خدا. به مقامهای بلند نمی‌توان رسید مگر با تسلیم در مقابل خدا و ترک اظهار نظر، و رضا به آنچه او صلاح می‌داند، دوستان خدا صبر می‌کنند بر گرفتاریها و ناراحتی‌ها بطوری که دیگران چنین صبری ندارند و خداوند در مقابل این شکیبائی آنها را به تمام آرزوهایشان می‌رساند، با وجود این آنها جز خواسته خدا را نمی‌خواهند.

ابن بابویه، محمد بن علی، الأمالی، ص 245، ناشر کتابچی - تهران، چاپ: ششم، 1376ش

جریان خادم امام و ثروتمند شدن او با کرامت حضرت

در مناقب ابن شهر آشوب است معجزه‌ای از طریق امام باقر علیه السلام درباره امام سجاد علیه السلام چنین آمده است:

أبو جعفر ع قدم أبو خالد الكابلي على بن المسين دهرا من عمره ثم إنه أراد أن ينصرف إلى أهله فأتى على بن المسين ع و شكاه إليه شدة شوقه إلى والديه فقال يا أبا خالد يقدم غذا رجل من أهل الشام له قدر و مال كثير و قد أصاب بنتا له عارض من أهل الأرض و يريدون أن يطلبوا معالجا يعالجها فإذا أنت سمعت قدومه فآته و قل له أنا أعالجها لك على أن أشرط لك أنى أعالجها على ديتها عشرة آلاف فلا تطمئن إليهم و سيعطونك ما تطلب منهم فلما أصبموا قدم الرجل و من معه و كان من عظماء أهل الشام فى المال و المقدره فقال أما من معالج يعالج بنت هذا الرجل فقال له أبو خالد أنا أعالجها على عشرة آلاف درهم فإن أنتم وفيتم على أن لا يعود إليها أبدا فشرطوا أن يعطوه عشرة آلاف فأقبل إلى على بن المسين ع فأخبره الخبر فقال إنى أعلم أنهم سيغدرون بك و لا يفون لك انطلق يا أبا خالد ففد بأذن الجارية اليسرى ثم قل يا فبيث يقول لك على بن المسين افرج من هذه الجارية و لا تعد ففعل أبو خالد ما أمره ففرج منها فأفاقت الجارية و طلب أبو خالد الذى شرطوا له فلم يعطوه فرجع مغتما كئيبا فقال له على بن المسين ما لى أراك كئيبا يا أبا خالد أ لم أقل لك إنهم يغدرون بك دعهم فإنهم سيغدرون إليك فإذا لقوك فقل لست أعالجها متى ترضوا المال على يدى على بن المسين فإنه لى و لكم ثقة و وضعوا المال على يدى على بن المسين فرجع أبو خالد إلى الجارية فأمد بأذنها اليسرى ثم قال يا فبيث يقول لك على بن المسين افرج من هذه الجارية و لا تعرض لها إلا بسبيل خير فإنك إن عدت أمرقتك بنا الله الموقدة التى تطلع على الأفئدة ففرج منها و دفع المال إلى أبى خالد ففرج إلى بلاده

ابو خالد کابلی روزگاری از عمرش خادم امام زین العابدین علیه اسلام بود، وی بعد از مدتی تصمیم گرفت به پیش خانواده خود برگردد نزد امام آمده و از شدت اشتیاقش نسبت به پدر و مادرش، (دلنگ و والدین بود) ناله کرد امام فرمود: ای ابو خالد فردا مردی از اهل شام می‌آید که منزلت و مال فراوان دارد در حالی که از اهل زمین (شاید مراد جن است) به دخترش پیشامد و آسیبی رسیده و دنبال طبیبی هستند که او را درمان کند، وقتی شنیدی که آمده نزدش برو و بگو من او را به مزدی برابر دیه او که 10 هزار درهم است، درمان می‌کنم، و به آنها دلگرم نشو که آنچه به دنبالش هستی به تو خواهند داد. صبح فردا آن مرد و همراهانش آمدند، وی از بزرگان اهل شام در جاه و مال بود کسی گفت: طبیبی نیست که دختر این مرد را درمان کند؟ ابو خالد گفت من او را در برابر 10 هزار درهم درمان می‌کنم و اگر پردازید شرط می‌کنم که دیگر درد او برنگردد. با او قرار گذاشتند 10 هزار درهمش بدهند و او نزد امام علیه السلام آمد و گزارش داد امام فرمود: من می‌دانم آنها نسبت به تو خدعه می‌کنند و حق تو را نمی‌پردازند، ای ابو خالد برو و گوش چپ آن دختر را بگیر و بگو: ای خبیث، علی بن الحسین (ع) به تو فرمان می‌دهد از این دختر بیرون بشو و به بدن او برنگرد، ابو خالد فرمان را انجام داد و او هم بیرون رفت و دختر بهوش آمد و ابو خالد وجه قرارداد را درخواست کرد اما به او ندادند و خالد با حالت اندوه برگشت، امام فرمود: چرا غمگین هستی، مگر به تو نگفتم نسبت به تو خدعه می‌کنند آنها را رها کن که البته دوباره بتو مراجعه می‌کنند، و چون تو را دیدار کردند بگو: من او را درمان نکنم تا مال را به دست علی بن الحسین علیه السلام بسپارید.

آنها نزد ابی خالد برگشتند و درخواست درمان کردند و او هم گفت: من درمانش نکنم تا وجه را بدست علی بن الحسین علیه السلام بسپارید که مورد اعتماد من و شما است، و آنها پذیرفتند و پول را به دست امام علیه السلام سپردند، و ابو خالد نزد دختر آمد و گوش چپش را گرفت و گفت: ای خبیث، علی بن الحسین علیه السلام فرماید: از این دختر برون شو، و جز از راه خوبی به او نپرداز که اگر برگردی تو را با آتش فروزان خدا بسوزانم آتشی که بر دلها نشیند و از او برآمد، و امام آن مال را به ابو خالد داد و به شهر خود رفت.

ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب علیهم السلام (لابن شهر آشوب)؛ ج 4؛ ص 145، علامه - قم، چاپ: اول، 1379 ق.

ارتزاق از يك درهم و يك قرص نان به مدت چهل سال

طبری در این خصوص می‌نویسد:

قال أبو جعفر: مدثنا أمد بن سليمان بن أيوب الهاشمي، قال: مدثنا ممد بن كثير، قال: أفبرنا سليمان بن عيسى، قال: لقيت علي بن المسين (عليه السلام) فقلت له: يا بن رسول الله، إني معدم، فأعطاني درهما و رغيفا، فأكلت أنا و عيالي من الرغيف و الدرهم أربعين سنة.

سليمان گوید امام سجاد علیه السلام را ملاقت کرده و به ایشان گفتم ای فرزند رسول خدا من مسکین هستم امام به من یک درهم و یک قرص نان داد من و عیالم از آن نان و درهم چهل سال خوردیم

طبری آملی صغیر، محمد بن جریر بن رستم، دلائل الإمامة (ط - الحديثة) ص 200، بعثت - ایران؛ قم، چاپ: اول، 1413 ق.

پر شدن رداک امام از مروارید در مقابل عبد الملك

علامه مجلسی معجزه‌ای را در این باره چنین نقل کرده است:

الفرائع و الجرائع روی عن الباقر ع أنه قال: كان عبد الملك يطوف بالبیت و علی بن المسین يطوف بین یدیه و لا يلتفت إلیه و لم یکن عبد الملك یعرفه بوجهه فقال من هذا الذی يطوف بین أیدینا و لا يلتفت إلینا فقیل هذا علی بن المسین ع فجلس مکانه و قال (دوه) إلی فردوه فقال له یا علی بن المسین إنی لست قاتل أبیک فما یمنعک من المصیر إلی فقال علی بن المسین ع إن

قاتل ابي افسد بما فعله دنياه عليه و افسد ابي عليه بذلك آمرتہ فإن أمببت أن تكون كهو فكن فقال كلا و لكن صر إينا لتنال

من دنيانا فجلس زين العابدين و بسط رداه و قال اللهم أره مرمئاً أولياك عندك فإذا إزاره مملوءة دررا يكاد شعاعها يطفف الأبصار

فقال له من يكون هذا مرمته عند ربه يمتاح إلى دنياك ثم قال اللهم مذهبها فلا مابئ لي فيها

امام باقر عليه السلام فرمود: روزی عبد الملک بن مروان در خانه خدا طواف می کرد و پدرم در پیشاپیش او طواف خود را انجام می داد و به او توجهی نداشت. و عبد الملک هم او را نمی شناخت. عبد الملک گفت: این شخص کیست که در مقابل ما طواف می کند و به ما توجهی نمی کند؟ گفتند: این شخص؛ علی بن حسین است. پس به جایگاه خود رفته و نشست و گفت: او را نزد من آورید. حضرت را آوردند. عبد الملک گفت: ای علی بن حسین! من که قاتل پدرت نیستم چرا نزد من نمی آیی؟ امام فرمود: قاتل پدرم دنیا را از پدرم گرفت ولی پدرم آخرت او را خراب کرد. اگر تو نیز دوست داری چنین شوی پس باش. عبد الملک گفت: هرگز، ولی نزد ما بیا تا از دنیای ما بهره ببری! حضرت نشست و ردای خود را گشود و دعا کرد: «خدایا! حرمتی را که دوستانت نزد تو دارند آن را نشان بده» در این هنگام، ردای حضرت پر از مرواریدهای درخشان شد که شعاع نورشان، دیدگان را خیره می کرد. حضرت خطاب به عبد الملک فرمود: کسی که چنین حرمتی نزد خدا دارد چه نیازی به دنیای تو دارد؟! سپس فرمود: خدایا! اینها را بگیر که من احتیاجی به آنها ندارم.

مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار (ط - بیروت)؛ ج 46؛ ص 120، دار إحياء التراث العربی - بیروت، چاپ: دوم، 1403 ق.

صحبت کردن با آهو

محمد بن حسن صفار روایتی را از امام باقر علیه السلام چنین نقل می کند:

مدتثنا عبد الله بن ممد عن ممد بن إبراهيم قال مدثنی بشیر و إبراهيم بن ممد عن أبيه عن ممران بن أعین قال: كان أبو ممد علی بن المسین ع قاعدا فی جماعه من أصمابه إذ جاءته ظبیه فتبصمت و ضربت بیدیه فقال أبو ممد أتدرون ما تقول الظبیه قالوا لا قال تزعم أن فلان بن فلان رجلا من قریش اصطاد فمشا لها فی هذا الیوم و إنما جاءت إلی تسألنی أن أسأله أن تضع [یضع] الفشف بین یدیه فترضعه فقال علی بن المسین لأصمابه قوموا إلیه فقاموا بأجمعهم فأتوه ففرج إلیهم قال فداک ابي و أمی ما مايتک فقال أسألك بمقی علیک إلا أمرجت إلی هذه الفشف التي اصطدتها الیوم فأفرجها فوضعها بین یدی أمها فأرضعتها ثم قال علی بن المسین ع أسألك یا فلان لما وهبت لی هذه الفشف قال قد فعلت قال فأرسل الفشف مع الظبیه فمضت الظبیه فتبصمت و مرت ذنبها فقال علی بن المسین ع أتدرون ما تقول الظبیه قالوا لا قال إنها تقول رد الله علیکم کل غائب و غفر لعلی بن المسین كما رد علی ولدی

از حمزان نقل می کند که امام سجاد علیه السلام با گروهی از یارانش نشسته بود که ماده آهوئی نزد ایشان آمد و دمش را تکان داد و دستهایش را بر زمین زد امام فرمود: می دانید این ماده آهو چه می گوید، گفتند: نه، فرمود: او گمان می کند که فلان بن فلان - مردی از قریش - امروز بچه او را شکار کرده، و همانا آمده تا من از او بخوامم بچه اش را پیش او ببرم تا شیرش دهد. و آنگاه آن حضرت به یارانش فرمود: بلند شوید و همه برخاستند و نزد آن شکارچی آمدند و او بیرون آمد و به امام علیه السلام گفت: پدر و مادرم قربانت برای چه چیزی اینجا آمدی، فرمود: بحق خودم بر تو از تو می خواهم بچه آهوئی که امروز شکار کردی بیرون بیاوری شکارچی بچه آهو را و نزد مادرش گذاشت و آن را شیر داد و امام فرمود: فلانی از تو

در خواست می‌کنم که بچه آهو را به ما ببخشی، گفت همین کار را کردم و آن را به سوی مادر آهو رها کرد، و آن آهو پوزه خود را بر زمین زد و دم تکان امام علیه السلام فرمود: می‌دانید چه گفت؟ گفتند: نه، فرمود: گفت: خدا هر غائبی را بشما برگرداند و علی بن الحسین را بیامرزد چنانچه بچه‌ام را به من برگرداند.

صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم ؛ ج 1 ؛ ص 352، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی - ایران ؛ قم، چاپ : دوم، 1404 ق.

اینها تنها نمونه‌هایی از کرامات امام سجاد علیه السلام در کتب شیعه و سنی بود .

موفق با تئید

گروه بیاسخ به تنبهاات

موسسه تحقیقاتی حضرت ولی عصر (عجل الله فرجه التتریف)